

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تقریر ششم برای استفاده «لزوم» از آیه شریفه

ششمین بیان برای استفاده «لزوم» از این آیه شریفه، این است: آیه شریفه امر به وفای به عقد می‌کند، یعنی از آیه، وجوب وفای به عقد فهمیده می‌شود. اطلاق این وجوب وفای به عقد اقتضا می‌کند تصرفاتی که ناقض این عقد است، حرام باشد. وقتی عقدی واقع می‌شود، تصرفات ناقض آن عقد، حرام باشد. در بیان قبلی یا در بعضی از بیان‌ها می‌گفتند که آیه دلالت بر حرمت جميع تصرفات بعد از عقد دارد. در این بیان می‌گوییم آیه دلالت بر حرمت جميع تصرفات دارد. چرا که آن اشکال محقق اصفهانی(ره) مطرح می‌شود که برخی از تصرفات، مقتضای خود عقد بلا واسطه نیست، بلکه مقتضای عقد است.

عقد اقتضای تمليك دارد، تمليك يك اقتضائات دیگری دارد. ما در اینجا نمی‌گوییم آیه دلالت بر حرمت جميع تصرفات دارد تا این اشکال مطرح شود، بلکه می‌گوییم از آیه، وجوب وفای به عقد فهمیده می‌شود، از وجوب وفای به عقد، حرمت آن تصرفاتی که ناقض عقد است را استفاده می‌کنیم. هر تصرفاتی که عقد را بهم بزند و ناقض عقد باشد حرام است.

آنگاه می‌گویند یکی از تصرفات ناقض و یکی از مصادیق تصرف ناقض، این است که بعد از آن که معامله انجام شد و بایع، مبيع را فروخت و تمليك کرد، و این را به مشتری داد، اگر بایع این مبيع را به قصد تمليك از مشتری بگیرد، یعنی به قصد این که باز به ملك خودش برگردد، چون معنای فسخ این است که آن مال به ملك مالك قبلی برگردد، این یکی از تصرفات ناقض عقد است. پس آیه می‌گوید اگر این شخص مال را به قصد تملك اخذ کرد، اخذ حرام است، و این تصرف، تصرف حرام است.

باز می‌فرمایند وقتی این اخذ حرام شد، ما از آن استفاده می‌کنیم که «فسخ عملی» هم باطل است. در بیان «فسخ عملی» تعبیر کرده‌اند به اینکه کسی که برای اخذ، بسط ید کند. فسخ عملی یعنی کسی که می‌خواهد اقدام کند که معامله را فسخ کند، این «بسط الید للاخذ»، فسخ عملی می‌شود، و می‌فرمایند این تأثیری ندارد و باطل است. چرا تأثیری ندارد؟ اگر این بسط الید تأثیر داشت، دیگر اخذ آن مال حرام نبود، چون تصرف در آن مال، تصرف در ملك خودش می‌شد.

این نکته را دقت بفرمایید؛ تفکیکی که در این بیان وجود دارد؛ آنچه که تا الان در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» با ذهن ما مأنوس است، می‌گوییم آیا بعد از عقد، می‌تواند بگوید «فسخت» و معامله را بهم بزند یا نه؟ کسی که این بیان را برای لزوم می‌گوید، از این راه وارد می‌شود و می‌گوید از «حرمة الاخذ» کشف می‌کنیم که فسخ عملی بی اثر است. فسخ عملی یعنی همین «بسط الید للاخذ». علت این کشف این است که اگر این مؤثر باشد دیگر نباید اخذ حرام باشد. اگر بگوییم این شخص که دست می‌برد مال را در ملك خودش بیاورد، «هذا فسخ»، اخذ آن هم بعنوان اخذ مال ملك خودش می‌شود و دیگر اخذ مال غیر نیست. پس از حرمت اخذ می‌فهمیم فسخ عملی بدون اثر است، وقتی بدون اثر شد یعنی باطل است. این بیان ششم.

اشکال بر تقرير ششم

امام (رض) در ذیل این بیان، يك **إن قلتي** را بیان می‌کند. مستشکل می‌گوید ما فعلاً می‌خواهیم از «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» در باب معاطات استفاده کنیم، یعنی آیا فسخ عملی در معاطات، موجب فسخ خود معاطات هست یا نه؟ در بیع بالصیغه وقتی کسی می‌خواهد فسخ کند، می‌گوید «فسختُ»، اما در معاطات اگر بخواهد فسخ کند، فسخ عملی می‌کند، یعنی دستش را دراز می‌کند مالی را که به او داده، پس می‌گیرد. اینکه آیا فسخ عملی مؤثر است یا نه، اول الکلام است.

ما الان در معاطات می‌خواهیم ببینیم اگر معاطات لازم است، اگر دستش را هم جلو ببرد هیچ اثری ندارد، اگر نیت فسخ هم کند اثری ندارد، و اگر معاطات لازم نباشد، همین که دستش را برد بر اینکه مال را بگیرد، این همان فسخ است. این که آیا فسخ عملی مؤثر است یا مؤثر نیست، اول نزاع است. شما در استدلال خود می‌گویید این فسخ عملی مؤثر است، در حالی که این خودش اول دعواست.

جواب امام (رض) از اشکال

در مقام جواب از **إن قلت**، می‌فرمایند: «**إن الکلام فی اللزوم بعد الفراغ عن صحة المعاطاة، مع أن مورد الشك هو البيع المعاطاتي، الذي أدمى الإجماع على بطلانه أو جوازه، و مثل الفسخ ليس داخلاً في معقده، فهو صحيح على القواعد**»؛ کلام در این است که بعد از اینکه در معاطات از این فارغ شدیم که معاطات يك عقد صحیحی است، بحث می‌کنیم که آیا لازم است یا لازم نیست؟ و آن موردی را که می‌خواهیم در آن لزوم را بیاوریم، بیع معاطاتی است. در بیع معاطاتی؛ یا علماء بر بطلانش اجماع دارند و یا بر جوازش، اما فسخ، داخل در معقد اجماع نیست. فسخ، طبق قاعده صحیح است. این جواب، جواب دقیقی است.

اشکال این بود که شما فسخ عملی را مطرح می‌کنید، در حالی که خود فسخ عملی، اول دعواست که آیا مفید است یا خیر؟ جواب این است که کلام ما در معاطات است، و در بیع معاطاتی؛ یا اجماع بر بطلان معاطات داریم و یا بر جواز معاطات، اما فسخ عملی روی قواعد صحیح است و اصلاً فسخ عملی کاری به معاطات ندارد. اگر در بیع بالصیغه، که با صیغه، عقدی را جاری کرده، «فسختُ» لفظی را نگوید، و عملاً برود آن جنسی را که داده، پس بگیرد، همه می‌گویند اینجا فسخ عملی واقع شده است. و کما اینکه در عقود، فسخ عملی زیاد داریم، در باب طلاق، رجوع عملی داریم، اگر مرد بگوید «رجعتُ»، رجوع، واقع شده است، اما اگر با لفظ نگوید، بلکه رجوع عملی کند، یعنی دست زنش را بگیرد بقصد إعاده زوجیت، همه قائل به صحت آن هستند.

در جواب این اشکال می‌فرمایند در این که فسخ عملی بر طبق قواعد است، بحثی وجود ندارد. اجماع یا بر بطلان بیع معاطات است یا بر جواز آن، و فسخ که داخل در معقد اجماع نیست، ما این را با قاعده باید بررسی کنیم. طبق قاعده، «فسخ عملی» کاری به صحت معاطات و عدم صحت معاطات ندارد، بلکه فسخ عملی خودش فی حد نفسه صحیح است. منتها می‌خواهیم ببینیم آیا در اینجا نافذ است یا نافذ نیست، آن را از آیه استفاده می‌کنیم. خلاصه بیان این شد که؛ اطلاق «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»، حرمت همه تصرفات ناقض را شامل می‌شود.

یکی از تصرفات ناقض، أخذ به قصد تملك است، می‌گوید این حرام است. وقتی این حرام شد، نتیجه می‌گیرد «بسط الید للاخذ» هم باید بلا اثر باشد. چون اگر فسخ عملی (همین بسط الید للاخذ) مؤثر باشد، آن اخذ، دیگر حرام نیست، چرا که آن اخذ، دیگر اخذ مال غیر نمی‌شود. اگر بگوییم همین که بسط الید کرد، معامله فسخ شد، پس وقتی آن را گرفت، مال خودش را گرفته، و مال غیر نیست. پس برای این که این أخذ، به حرمت خودش باقی بماند، طبق اطلاق آیه شریفه ما باید بگوییم فسخ

عملی باطل و بلا اثر است، اگر بلا اثر شد، این معنای لزوم معامله است. در بیان قبلی، ما کاری به اطلاق نداشتیم. در بیان قبلی می‌گفتیم امر، ملازمه با نهی دارد، امر می‌گوید نقیضش (که عبارت از فسخ بود) حرام است. اما در این بیان نمی‌خواهیم از راه ملازمه وارد شویم، می‌گوییم شارع گفته «وجوب وفا»، و این «وجوب وفا» اطلاق دارد، یکی از مصادیق وجوب وفا، «ترك الاخذ» است، یعنی اخذ هم باید ترك شود. اگر هم در این بیان به قاعده ملازمه نیاز پیدا کرده باشیم، عمده بیان ما، روی اطلاق «وجوب وفای به عقد» است. این اطلاق شامل حرمت اخذ به قصد تملك هم می‌شود و می‌گوییم آن هم حرام است.

عبارت امام(رض) در جواب از اشکال

امام(رض) در ردّ این بیان فرموده‌اند؛ «و یرد علی هذا الوجه: أنّ الفسخ إنّ حصل علی فرض تأثیره بأوّل وجود المبرز و هو بسط اليد قبل وصولها إلى المال و التصرف فيه تكون حرمة التصرف الواقع بعده غير ثابتة، و لا يمكن إثباتها بالآية؛ لاحتمال حصول الفسخ بأوّل وجود المبرز. و إنّ حصل بالتصرف، فلا محالة وقع التصرف في مال الغير، و إثبات حرمة بالآية إنّ أمکن، لكن لا تستلزم الحرمة قبل تحقق الفسخ اللزوم، كما هو واضح»؛ ایشان می‌فرمایند فسخ به چه واقع می‌شود؟ آیا فسخ قبل از تصرف واقع می‌شود یا با تصرف واقع می‌شود؟ شما تصویر کردید که «بسط اليد قبل از تصرف در مال».

می‌خواهیم ببینیم آیا فسخ، قبل از حصول به مال و قبل از تصرف در مال، واقع می‌شود یا اینکه فسخ به مجرد تصرف در مال است؟ یعنی تا کسی در مال تصرف نکند فسخ واقع نمی‌شود؟ اگر کسی مالش مثلاً در يك شهری است، می‌خواهد فسخ عملی کند، از اینجا برود خودش را به آن شهر و به خانه‌ای برساند که آن مال در آنجاست، با اینها فسخ واقع نمی‌شود؟ امام(رض) روی هردو فرض می‌فرمایند ما جواب می‌دهیم. يك فرض این است که بگوییم فسخ قبل از وصول به مال و قبل از تصرف در مال محقق می‌شود. می‌فرمایند اگر این باشد، درست است و دیگر تصرف حرام نیست. زیرا این تصرفی که بعد واقع می‌شود، اینطور نیست که بگوییم تصرف در مال غیر است. تصرف دیگر حرام نیست. اما می‌فرمایند اثبات این تصرف و این حرمت، با آیه ممکن نیست.

اگر فسخ به اولین حرکت، بقول ایشان «اول وجود المبرز»؛ اولین حرکتی که انسان برای فسخ می‌کند، اگر این باشد، دیگر تصرف بعد حرام نیست. اگر تصرف بعد حرام بود، آیه چطور می‌تواند بگوید این حرام نیست؟ بعبارة أخرى؛ شما اول می‌گویید آیه می‌فرماید «اخذ برای تملك حرام است»، از این کشف می‌کنیم که فسخ عملی بلا اثر است. اگر فسخ، قبل از تصرف محقق شده، می‌گوید آیه چگونه حرمت الاخذ و حرمت التصرف را اثبات می‌کند؟ اگر به این فسخ حاصل شده است، دیگر چه راهی دارید که حرمت الاخذ را با آیه اثبات کنید؟ چگونه با آیه اثبات می‌کنید که اخذ بعدی حرام است؟ این يك فرض.

فرض دوم این است که بگوییم فسخ، با «بسط يد» و «قبل از تصرف» حاصل نمی‌شود، بلکه فسخ؛ به اخذ مال و تصرف در مال حاصل می‌شود. می‌فرماید اینجا سؤال می‌کنیم؛ تا مال را گرفت، اینجا تصرف در مال خودش است یا تصرف در مال غیر است؟ قطعاً در مال غیر است. چون هنوز فسخی واقع نشده است. شما می‌گویید فسخ، به تصرف حاصل می‌شود، پس اول باید تصرف در مال غیر کند، پس لا محاله وقتی این را گرفت، این می‌شود تصرف در مال غیر.

می‌فرمایند بنابراین اینجا ما قبول می‌کنیم که آیه دلالت دارد بر اینکه این اخذ، حرام است. روی این فرض که فسخ، با وصول و تصرف در مال غیر است، آیه می‌گوید این اخذ و این تصرف حرام است. اما این بدرد شما نمی‌خورد. شما در استدلال خود يك «حرمة الاخذ قبل الفسخ» را مفروض گرفتید. شما می‌گویید قبل از آن که فسخ کند، ما از آیه می‌فهمیم که «حرمة الاخذ» است، لكن اگر حرمت قبل از تحقق فسخ نباشد، لزوم وجود ندارد. شما می‌خواهید قبل از آن که این فسخ بیاید، لزوم را اثبات کنید. يك معامله‌ای واقع شده، می‌خواهید قبل از اینکه دست را ببری مال را برداری، می‌خواهی بگوییم معامله لازم است، اگر آن را گرفت، آیه دلالت بر حرمت تصرف می‌کند. اما اگر نگرفته باشد که هنوز حرمتی نیست، اگر حرمت نباشد، شما می‌خواهید از

حرمت، بی اثر بودن فسخ را اثبات کنید، از این می‌خواهید لزوم را استفاده کنید. به عبارت خیلی ساده؛ شما می‌خواهید لزوم قبل از تصرف را اثبات کنید، در حالی که با این بیان، تا این را نگیرد حرمتی نیست، و تا حرمت نیاید، فسخ بلا اثر نیست. پس چگونه می‌خواهید از آیه این را اثبات کنید؟؟؟

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.